



The Paradox of the Truth of Singular Cogent Hypotheticals with any Antecedents and Consequents



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Darabi A.*

Department of Logic, Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran

ABSTRACT

Hypothetical logic has a special place in the tradition of Avicennan logic. In this tradition, various opinions have been presented about the conditions of the truth of hypothetical sentences and the conditions of syllogisms with hypothetical premises. One of the most prominent Avicennan logicians who discussed it is Shams al-Dīn Samarqandī. The truth of singular cogent hypotheticals is a special topic of Samarqandī about hypotheticals. His analysis of this type of hypotheticals finally led to limiting the number of hypothetical syllogisms. In this article, I compare the opinions of Samarqandī about the conditions for the truth of singular cogent hypotheticals with the opinions of Fakhruddīn Rāzī and Abdullah Jīlānī. I show that the origin of the differences between these logicians is the difference in their interpretations of Avicenna's texts about quantifiers of hypotheticals.

Keywords Singular Cogent Hypothetical; Quantifier of Hypothetical; Shams Al-Dīn Samarqandī; Fakhruddīn Rāzī; Abdullah Jīlānī

How to cite this article

Darabi A. The Paradox of the Truth of Singular Cogent Hypotheticals with any Antecedents and Consequents. Philosophical Thought. 2023;3(2-3):247-257.

*Correspondence

Address: Iranian Institute of Philosophy, Nofel Lushato St., Shahid Araklian Alley, No. 4, Tehran, Iran. Postal Code: 1133614816

Phone: +98 (21) 67238251

Fax: +98 (21) 66953342

darabiar@yahoo.com

CITATION LINKS

Article History

Received: June 27, 2023

Accepted: August 22, 2023

ePublished: September 11, 2023

[Falahi A; 2014] Shams al-Din Samarqandi on relevance logic [Gilani A; 2007] The treatise about doubts in logical rules [Ibn Sina; 1964] Al-Shifa: Al-Qiyas [Razi F; 2003] Mantīq al-Mulakhkhas [Samarqandi S; 2020] Qistas al-afkar fi l-mantiq

پارادوکس صدق شرطی لزومی جزئی با هر مقدم و تالی

علیرضا دارابی*

گروه منطق، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران

چکیده

در سنت منطق سینی، منطق شرطیات جایگاه ویژه‌ای دارد. در این سنت درباره شرایط صدق جملات شرطی و شرایط انتاج قیاس‌های با مقدمات شرطی نظرات مختلفی ارایه شده است. یکی از مهم‌ترین منطق‌دانان سینی که درباره این بخش از منطق سخن گفته شمس‌الدین سمرقندی است. یکی از مباحث خاص سمرقندی در باب شرطیات درباره شرایط صدق شرطی لزومی جزئی است. تحلیل او در باب این نوع از شرطی‌ها سرانجام به محدودکردن تعداد قیاس‌های شرطی انجامید. در مقاله حاضر آرای سمرقندی درباره شرایط صدق شرطی‌های لزومی جزئی را با نظرات فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی در همین باب مقایسه کرده و نشان داده‌ام که منشاء اختلافات بین این منطق‌دانان، تفاوت تفسیر آنها از متون ابن‌سینا درباره سور شرطی است.

کلیدواژگان: شرطی لزومی جزئی، سور شرطی، شمس‌الدین سمرقندی، فخرالدین رازی، عبدالله گیلانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶	*نویسنده مسئول: darabiar@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۳۱	آدرس مکاتبه: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، کوچه شهید آراکلیان، شماره ۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰	تلفن محل کار: ۰۲۱۶۷۲۳۸۲۵۱؛ فکس: ۰۲۱۶۶۹۵۳۳۴۲

مقدمه

بحث از شرطیات در سنت منطق نزد مسلمین با آرا ابن‌سینا راهی ویژه پیدا کرد که نه در میان منطق‌دانان رواقی و نه در میان منطق‌دانان معاصر نمونه‌ای مشابه ندارد. ابن‌سینا شرطی مسور را مبنای بحث خود در شرطیات قرار داده است و شرطی بدون سور را مهمله نامیده و از دایره بحث‌های منطقی خارج نموده است. او در تفسیر سور شرطی تاکید می‌کند که این سور نه تنها زمان‌ها که حالت‌های مختلف را نیز در بر دارد. «زمان» از نظرگاه عرفی و چه فلسفی (به میزان مورد احتیاج در بحث سور قضایای شرطی) آشکار و روشن است اما «حالت»، مبهم و نیازمند توضیح است. ابن‌سینا نیز این امر را دریافت و برای تشریح و توضیح مفهوم حالت تلاش کرده است. شرح او برای درک حالت در سنت منطق‌دانان سینی پذیرفته و تکرار شده است اما نشانه‌هایی وجود دارد که بیان ابن‌سینا نتوانسته است تصویری دقیق از حالت و در کل سور شرطی را در ذهن منطق‌دانان مسلمان ایجاد نماید. یکی از این نشانه‌ها مجموعه پارادوکس‌هایی است که حول بحث شرایط صدق شرطی متصله جزئی شکل گرفته است. در این مجال قصد داریم با بررسی برخی از این پارادوکس‌ها، ابهام مورد بحث را آشکارتر ساخته و تحلیلی درباره چرایی پذیرش یا عدم پذیرش این پارادوکس‌ها توسط منطق‌دانان سینی ارایه دهیم. محور اصلی ما درباره پارادوکسی است که شمس‌الدین سمرقندی درباره آن سخن گفته است. با پذیرش ادعای سمرقندی در این پارادوکس، صدق همه شرطی‌های لزومی جزئی اثبات می‌شود. با مقایسه آرا سمرقندی، فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی نشان خواهیم داد که تفاوت تفسیر متون ابن‌سینا درباره سور شرطی بخشی از منشأ شکل‌گیری اختلافات در مورد شرطی‌های جزئی است. لازم به ذکر است که در متن حاضر بر آن نیستیم که پارادوکس‌های طرح شده توسط سمرقندی را پاسخ داده یا مبنای آن را مردود شماریم بلکه هدف اصلی مقاله حاضر بررسی تاثیر ابهامات ناشی از تفسیر متون ابن‌سینا درباره سور شرطی بر شکل‌گیری نظرات شمس‌الدین سمرقندی درباره شرطی‌های جزئی است.

مسیر متن چنین خواهد که ابتدا پس از اشاره تاریخی مختصری به جایگاه سمرقندی در مباحث منطق شرطیات، پارادوکس‌های مورد بحث را از نظر او معرفی می‌نماییم. در قدم بعد مطلبی متفاوت اما نزدیک به این بحث را در آرا فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی بررسی می‌کنیم. در نهایت با مراجعه به آرا ابن‌سینا درباره نحوه معرفی سور شرطی و تفاسیر آن نشان خواهیم که تفاوت تفاسیر سور شرطی در شکل‌گیری پارادوکس صدق شرطی‌های جزئی به هر مقدم و تالی از نظر سمرقندی موثر بوده است.

پارادوکس صدق شرطی جزئی به هر مقدم و تالی در آثار سمرقندی

در میان آثار منتقدان سینوی در باب شرطیات، متون شمس‌الدین سمرقندی یعنی کتاب «قسطاس الافکار فی المنطق» و شرح این کتاب از خود او، جایگاهی ویژه و متفاوت دارد. چنان که بیان شد ابن‌سینا با مسورنمودن شرطی، رویکردی ویژه را در سنت منطق نزد مسلمانان پایه‌گذاری نموده است. اغلب منطق‌دانان مسلمان رویکردی همدلانه با نظرات ابن‌سینا در منطق شرطیات دارند و بیشتر آنها در این بحث تنها در نقش شارح ابن‌سینا ظاهر شده‌اند اما در این میان افضل‌الدین خونجی رویکردی متفاوت دارد. خونجی نه تنها در بسط نظریات ابن‌سینا درباره شرطیات جایگاهی ممتاز دارد که منتقد مهم او نیز بوده است. ردپای بسیاری از پارادوکس‌های مربوط به شرطیات به کتاب مهم خونجی یعنی «کشف الاسرار عن الغوامض الافکار» باز می‌گردد. در میان ادامه دهندگان راه خونجی دو نفر نقشی ویژه و متمایز دارند. یکی از این دو شمس‌الدین سمرقندی و دیگری اثیرالدین ابهری است. دایره قیاس‌های شرطی که بررسی و ارایه آن یکی از افتخارات ابن‌سینا است در آثار سمرقندی و ابهری بسیار محدود می‌شود. نظر سمرقندی در محدودکردن قیاس‌های شرطی، بر مجموعه‌ای از پارادوکس‌ها استوار است. گرچه این پارادوکس‌ها ریشه در آثار خونجی دارد اما نحوه ارایه و نتیجه‌گیری مربوط به آن مختص سمرقندی است. در سطور ذیل نظر سمرقندی در این باره را شرح می‌دهیم. سمرقندی ابتدا مقدماتی را برای بحث خود فراهم می‌کند. او در بحث از شرایط صدق شرطی‌های متصله توجه ویژه‌ای به شرطی‌های لزومی جزئی به دارد که شرطی کلیه مشابه آن (با همان مقدم و تالی) کاذب است. چگونه می‌توان چنین شرطی‌هایی را صادق دانست؟ مگر لزوم بین مقدم و تالی به معنی تبعیت کامل تالی از مقدم نیست؟ پس چگونه یک شرطی لزومی در حالت کلی کاذب و در حالت جزئی صادق است؟ سمرقندی علت این امر را شرط یا شرایطی می‌داند که در کنار آن قرار مقدم می‌گیرند و تالی را نتیجه می‌دهند [Samarqandi, 2020: 356]:

فنقول: «الجزئية إما في ضمن الكلية أو مجزدة عنها. و الأولى ظاهرة. و أما الثانية، فيعلم بالضرورة أن طبيعة المقدم فيها لا يكون من حيث هي مقتضة للتالي و إلا لما كانت مجزدة، بل الاقتضاء إنما يكون بشرط أمر زائد على الطبيعة. و حينئذ يكون مقتضية للتالي بالحقيقة هو المجموع. فتكون الملازمة النسبة إلى المجموع كلية، و النسبة إلى الجزء الأول جزئية. فعلم أن مقدم الجزئية المجزدة لا يستلزم التالي كمقدم الكلية إلا بشرط انضمام أمر آخر معه.»

چنان که می‌بینید سمرقندی در قدم اول صدق دو گونه شرطی جزئی به را از هم تفکیک می‌کند. در حالت اول شرطی هم به صورت جزئی و هم به صورت کلیه صادق است. در این حالت چرایی صدق شرطی به صورت جزئی آشکار و بنا به قاعده تداخل ناشی از صدق آن به صورت کلیه خواهد بود.

در حالت دوم شرطی به صورت کلیه صادق نیست. به بیانی مقدم به صورت جداگانه و منفرد، تالی را نتیجه نمی‌دهد بلکه قرارگرفتن آن در کنار شرط یا شرایطی زاید بر مقدم، مجموعه‌ای را شکل می‌دهد که تالی را نتیجه

می‌دهد. در این وضعیت آنچه در واقع به صدق تالی انجامیده نه مقدم به تنهایی که یک مجموعه از جملات است. این مجموعه از ترکیب مقدم با شرط یا شرایطی که در کنار آن قرار گرفته است ساخته شده است.

این مطلب را با اشاره به بحث سور شرطی است در بخش‌های بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد.

اکنون در میان مجموعه شرایطی که مجاز است در کنار شرطی قرار بگیرند چند مورد قابل توجه است. فرض کنید که مقدم یک شرطی را با P و تالی آن را با Q نشان دهیم. سمرقندی به جملاتی اشاره می‌کند که می‌توانند در کنار مقدم قرار بگیرند و همراه با مقدم، تالی را نتیجه دهند بدون آنکه این انتاج به معنای رابطه لزومی میان مقدم و تالی باشد.

سمرقندی سه گونه شرایط را برمی‌شمارد:

۱- اگر جمله‌ای که در کنار مقدم قرار می‌گیرد، خود، مستلزم تالی باشد، مجموع مقدم و این جمله در کنار هم، تالی را نتیجه می‌دهد. می‌دانیم که انسان بودن مستلزم حیوان بودن است. بنابراین قرارگیری این واقعیت که موجودی انسان است در کنار هر جمله دیگری، حیوان بودن آن موجود را نتیجه می‌دهد. مثلاً اگر انسان بودن را در کنار سنگ بودن قرار دهیم به حیوان بودن دست می‌یابیم. به این ترتیب جمله "اگر چیزی سنگ است پس حیوان است" در حالت جزئی برقرار خواهد بود. چرا که حمل محمول انسان بودن بر موضوع آن جمله به پذیرش حیوان بودن آن موضوع می‌انجامد [Samarqandi, 2020: 357]:

إذا أخذ المقدم مع «ملزوم التالی»، كأخذ الحجر مع الإنسان. فإنه لا يلزم استلزام الحجر للحيوان؛

صورت‌بندی مناسبی را که می‌توان به بیان بالا نسبت داد چنین است:

- | | |
|---|--------------------|
| 1- $I(P, Q) \equiv (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q)$ | مقدمه |
| 2- $R \rightarrow Q$ | مقدمه |
| 3- $(R \wedge P) \rightarrow Q$ | (۲) |
| 4- $(\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q)$ | (۳) (م $\exists$) |
| 5- $I(P, Q)$ | (ح $\equiv$) (۴) |

در اینجا F یک متغیر جمله‌ای است.

این استدلال چنان که می‌بینید صدق هر شرطی جزئی‌ای را با هر مقدم و تالی ثابت می‌کند. مقدمه اول این استدلال از نظر سمرقندی تعریف شرطی جزئی است. فراهم کردن شرایط صدق مقدمه دوم نیز دشوار نیست. در مقدمه دوم باید جمله‌ای را یافت که تالی را به صورت لزومی نتیجه دهد. یافتن چنین جملاتی دشوار نیست. چنان که می‌بینید مقدم (P) نیز نقشی در شکل‌گیری تالی ندارد و رابطه‌ای لزومی میان مقدم (P) و تالی (Q) وجود ندارد. در مجموع از مقدمات مورد بحث، صدق یک شرطی لزومی جزئی نتیجه می‌شود بدون آنکه واقعاً میان مقدم و تالی آن رابطه لزومی برقرار باشد.

سمرقندی در قدم بعد و با دقیق‌تر کردن R استدلال خود را تحکیم می‌بخشد.

۲- فرض کنید شرایط مورد بحث خود تالی باشد. بدیهی است که هر جمله‌ای خودش را نتیجه می‌دهد. بر این اساس اگر هر شرطی مانند $P \rightarrow Q$ را در نظر بگیریم، عطف مقدم و تالی، تالی را نتیجه می‌دهد [Samarqandi, 2020: 357]:

أو أخذ المقدم مع «التالي»، كأخذ زيد على وضع أن يكون مع عمرو؛ فإن اجتماعهما لا يوجب تلازمهما..

$$1-I(P, Q) \equiv (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q) \quad \text{مقدمه}$$

$$2- Q \rightarrow Q \quad \text{مقدمه}$$

$$3- (Q \wedge P) \rightarrow Q \quad (۲)$$

$$4- (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q) \quad (۳) (\exists \text{ م})$$

$$5-I(P, Q) \quad (ح) (۱) (\equiv)$$

صدق مقدمات استدلال بالا مطابق نظر سمرقندی قطعی است. مقدمه اول تعریف شرطی لزومی جزئی از نظر سمرقندی است و مقدمه دوم یک صدق منطقی است. بنابراین نتیجه نیز باید بدون هیچ قید و شرطی صادق باشد. به بیانی هر شرطی لزومی جزئی با هر مقدم و تالی مانند P و Q باید صادق باشند.

سمرقندی در قدم بعد به نمونه دیگری از این گونه استدلال اشاره می‌کند. او شرایطی را در نظر می‌گیرد که در کنار مقدم، تالی را نتیجه می‌دهد.

۳- ممکن است که جمله‌ای که در کنار مقدم قرار بگیرد به تنهایی تالی را نتیجه ندهد اما ترکیب مقدم با این جمله به صدق تالی بینجامد. برای نمونه سه مستلزم ده نیست اما قرارگیری هفت در کنار آن می‌تواند ده را نتیجه دهد [Samarqandi, 2020: 357]:

أو أخذ مع «شيء يصير معه مستلزماً للتالي» كأخذ الثلاثة على وضع أن تكون مجتمعة مع السبعة. لأن ذلك لا يوجب الملازمة بين الثلاثة والعشرة.

$$1- I(P, Q) \equiv (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q) \quad \text{مقدمه}$$

$$2- (R \wedge P) \rightarrow Q \quad \text{مقدمه}$$

$$4- (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q) \quad (۲) (\exists \text{ م})$$

$$5-I(P, Q) \quad (ح) (۱) (\equiv)$$

چنان که می‌بینید در این استدلال مقدم در سطر دوم ظاهر شده است بنابراین برخلاف دو استدلال قبلی نتیجه یعنی صدق شرطی لزومی جزئی با مقدم (P) و تالی (Q) بر مقدمه‌ای استوار است که در آن مقدم این شرطی نقش داشته است. این استدلال گرچه در بحث‌های سمرقندی نقش بازی می‌کند اما در بحث ما مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و بر این اساس بحث خود را بر پایه دو استدلال قبلی (۱) و (۲) پیش خواهیم برد.

بحث سمرقندی با تمرکز بر شرطی‌هایی شکل گرفته است که به صورت جزئی صادق و به صورت کلیه کاذب هستند. چنان که بیان شد بر پایه دو استدلال پیشین صدق هر شرطی لزومی جزئی با هر مقدم و تالی اثبات می‌شود. سمرقندی یادآور می‌شود که این مطلب با نظرات منطق‌دانان و متفکران سینیوی هماهنگ نیست. اگر بپذیریم که هر شرطی لزومی جزئی با هر مقدم و تالی صادق است باید این رابطه را برای بسیاری از مواردی که شهوداً نسبت لزومی برای آنها قابل قبول نیست بپذیریم از طرفی واضح است که مطابق قاعده تناقض، صدق همه قضایای شرطی جزئی به کذب همه قضایای شرطی سالبه می‌انجامد اما سمرقندی یادآور می‌شود در کتاب های مختلف منطق‌دانان سینیوی نمونه‌های گسترده‌ای می‌توان یافت که یک شرطی سالبه کلیه صادق باشد [Samarqandi, 2020: 357]:

و أيضا لو لم يعتبر كون ذلك الأمر ضرورياً للمقدم:

۱- تلزم الملازمة الجزئية بين أى أمرين كانا، فإنَّ زیداً مثلاً على تقدير كونه متّصفاً باجتماعه مع بكر يلزم أن يكون حينئذٍ مستلزماً لبكر.

۲- و يلزم كذب السوالب الكلية، مع أنّهم صرّحوا فى كتبهم بصدقها.

سمرقندی در قدم بعد راه حلی را برای این مشکل ارایه می‌دهد [Samarqandi, 2020: 358]. تلاش او سرانجام به بازسازی دوباره نظریه قیاس‌های شرطی در منطق سینوی منجر می‌شود. پیش از این اسدالله فلاحی در تلاشی برای خوانش نظرات سمرقندی از منظر منطق ربط، گزارشی از این تغییرات را ارایه داده است [Falahi, 2014]. در این مجال قصد داوری راه حل سمرقندی را نداریم. آنچه مورد نظر ماست بررسی نحوه نگاه او به سور شرطی و نحوه خوانش او از این سور است بر این اساس مناسب است بحثی نزدیک به این مورد را در آثار دیگر منطق‌دانان سینوی جست‌وجو کرده و نحوه برخورد آنها را با این بحث را بررسی کنیم.

امکان صدق مستقل شرطی جزئی

در میان منطق‌دانان سینوی بحثی درباره چگونگی صدق یک شرطی لزومی جزئی مطرح بوده است. مبنای بحث درباره وضعیتی است که رابطه میان مقدم و تالی لزومی است و شرطی به صورت جزئی صادق است اما نمی‌توان شرطی لزومیه کلیه را صادق دانست. پرسش آن است که چگونه یک رابطه لزومی تنها در یک محدوده زمانی خاص یا در حالت‌هایی خاص صادق باشد. به بیانی تلازم میان مقدم و تالی نمی‌تواند رابطه‌ای مقطعی مربوط به یک حالت یا زمان خاص باشد و در حالت یا زمان دیگری برقرار نباشد چرا که تلازم رابطه‌ای مطلق و دایمی را نمایندگی می‌کند. بر این اساس ممکن نیست که یک شرطی لزومی جزئی بدون صدق شرطی لزومی کلیه با مقدم و تالی یکسان با آن صادق باشد. عبدالله گیلانی در رساله‌ای که در آن اختلافات میان منطق‌دانان را جمع‌آوری کرده است، این مطلب را چنین شرح می‌دهد [Gilani, 2007: 385]:

«عندهم ان المتصلة للزومية قد يكون كلية و قد يكون جزئية، و الحال ان اللزوم، اعنى امتناع الانفكاك بين المقدم و التالى، فى الكلية ظاهر، و اما فى الجزئية، فلا معنى للزوم فيها، اذ مفهومها تخلف التالى عن المقدم فى بعض الاحيان، و هو ينافى اللزوم بين طرفيها. مثلاً، قولنا: قد يكون اذا كان الشئ حاراً كان ناراً، لزومية جزئية، و مفهومه تخلف كون الشئ ناراً عن كون الشئ حاراً، بان يكون جسماً آخر من الاجسام الحارة، فلم يكن بينهما اللزوم الذى هو استحالة الانفكاك، فلا معنى لكون الجزئية لزومية».

گیلانی یادآور می‌شود که شرطی متصله (صادق) گاهی کلیه و گاهی جزئی است. اگر شرطی متصل به صورت کلیه صادق باشد نسبت مقدم و تالی قابل انفکاک نخواهد بود و در زمان و احوالی رابطه این دو برقرار است اما اگر شرطی به صورت جزئی صادق [و به صورت کلیه صادق نباشد] یعنی در شرایط و احوالی مقدم و تالی از هم قابل انفکاک هستند و در شرایط رابطه لزومی میان آنها برقرار نیست. گیلانی برای نمونه به مثال اگر چیزی گرم است پس آتشین است اشاره می‌کند. واضح است که در گرم‌بودن یک چیز ممکن از شعله‌وربودن و آتش‌گرفتن آن باشد یا به دلایل دیگری باشد. بر این اساس بین این دو واقعیت رابطه لزومی مطلق برقرار نیست و این دو از هم قابل انفکاک هستند.

بیان دیگری از این بحث را می‌توان در آثار فخرالدین رازی جست‌وجو کرد. فخر رازی این مسأله را با جزییات بیشتر طرح می‌کند. او دو حالت مختلف را بررسی می‌کند. در حالت اول، این مسأله را مدنظر دارد که چگونه یک شرطی جزئی لزومی می‌تواند تنها در یک شرایط محدود صادق باشد. ادعا آن است که اگر اقتضای صدق

مقدم حاصل شدن تالی باشد این رابطه نمی تواند محدود به یک شرایط خاص بوده و به ناچار کلی است. چرا که اگر اقتضای طبیعت یک مقدم خاص به دست آمدن یک تالی خاص باشد و به بیانی رابطه لزومی بین آنها برقرار باشد، در این صورت نمی توان شرایطی یافت که این رابطه برقرار نباشد [Razi, 2003: 225]:

أما الموجبة الجزئية: فإن صدقت في مادة صدقت الكلية فيها ، كان حكمها ما مرّ، و إلا ففی اللزومية منها إشكالان:

[الإشكال الاول] حكم الطبيعة الواحدة واحد ، فإن اقتضت طبيعة المقدم حصول التالي تحقق اللزوم في الكل، و إلا لم يحصل اللزوم أصلا.

رازی در قدم بعد حالتی خاص تر از مورد پیشین را در نظر می گیرد و مشکل مرتبط با آن را عمیق تر می داند. در این حالت دوم مقدم و تالی یک شرطی لزومی هر دو کلی هستند در حالی که رابطه تنها به صورت جزئی (و نه کلی) صادق است. فخر رازی درباره رابطه امکان صدق شرطی لزومی جزئی میان دو کلی که موضوعی واحد دارند پرسش می کند. او این مطلب را نیازمند توضیح می داند که چگونه یک شرطی با این شرایط ممکن است به صورت کلیه کاذب و به صورت جزئی صادق باشد [Razi, 2003: 225]:

[الإشكال الثاني] إن عقلنا اللزوم ، لكن إذا كانت الجزئية مؤلفة من كليتين لم يعقل ذلك، لأننا إذا قلنا «قد يكون إذا كان كل فكل» فالكل يستوجب الموضوعات، فكيف يصدق ذلك من غير أن يصدق معه الكلي؟

باید توجه شود که رازی در اینجا بحث را برخلاف شیوه گیلانی به عنوان طرح یک پارادوکس پیش نمی برد. بیان او به گونه ای است که در مورد شرایط مختلف صدق شرطی های جزئی نیازمند ارایه توضیحاتی برای روشن تر شدن بحث هستیم که او با طرح سوالاتی در این مسیر پیش می رود. در قدم بعد رازی تلاش می کند که هر دو اشکال طرح شده را پاسخ بگوید. نکته مهم در این میان، نحوه پاسخ او به این مسایل است که درک او را از سورشرطی بازتاب می دهد. او در پاسخ به حالت اول تلاش می کند که با بررسی نمونه های مختلف میان روابط مقدم و تالی احتمال وجود شرایطی را که در آن رابطه میان مقدم و تالی به صورت محدود و نه کلی برقرار است، ثابت کند. در این بیان، اشاره ای به جملات یا وضعیتهایی که باید در کنار مقدم قرار بگیرند وجود ندارد. به نظر می آید که فخر در پاسخ مورد اول به مثالهایی مانند «گاهی اگر این شی حیوان باشد آنگاه این شی انسان است» اشاره دارد. در این مثالها حیوان بودن این شی مستلزم انسان بودن و دارا بودن فصل ذاتی انسان نیست [Razi, 2003: 226]:

و الجواب عن الأول: أن طبيعة المقدم لو كانت ملزومة للتالي لذاتها لتوجه الشك المذكور، لكن كون الشيء ملزوما قد يكون لذاته و قد يكون لطبيعة اللازم كحضة النوع من الجنس، فإن لزوم الفصل له ليس لذاته بل لذات الفصل.

و إذا كان كذلك احتمل في أفراد الطبيعة الواحدة أن يكون بعضها ملزوما لشيء دون البعض الآخر.

فخر رازی همین شیوه را در پاسخ حالت دوم ادامه می دهد. او با ذکر مثال تلاش می کند امکان وجود شرطی لزومی صادق را با شرایط ذکر شده در اشکال دوم، در شرایط و احوال مختلف نشان دهد رازی با مثالی نشان می دهد که می توان یک رابطه لزومی را با مقدم و تالی کلی داشت که فقط در مجموعه شرایط و احوالی خاص برقرار است [Razi, 2003: 226]:

و عن الثاني: أنَّ هذا إنما يصدق إذا كان أمراً ما ممكننا للموضوعات، و من شأنه أن يعرض و يزول، مثلاً لفرضنا «كل إنسان كاتب في الذهن» حالان: حال فيه «كل إنسان [قاصر] عن تعلّم صناعة أخرى»، و حال لا يفرض فيه ذلك. و في أحد الحالين يلزمه شيء و في الأخرى آخر. فالجزئية حينئذ يدلّ على تخصيص الحال و الفرض.

در مجموع در هر دو حالت فخر رابطه میان مقدم و تالی را در شرایط و احوال مختلف مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد و امکان صدق شرطی‌های گوناگون را در شرایط و احوال مختلف بررسی می‌کند. در قدم‌های بعدی به صورت دقیق‌تر نشان خواهیم داد که نحوه خوانش فخر رازی از ماهیت شرطی جزئیّه متفاوت با سمرقندی است.

عبدالله گیلانی نیز در پاسخ به همین مسأله، شیوه‌ای مشابه را در پیش می‌گیرد. توجیه او نیز مانند فخر رازی بر پایه توجه به اوضاع و احوال مختلف شکل گرفته است. گیلانی ابتدا با ذکر مثال، امکان رابطه لزومیه جزئیّه را شرح می‌دهد. او یادآور می‌شود که صادق‌بودن این شرطی لزومی جزئیّه به معنی قابلیت انفکاک‌بودن مقدم از تالی در شرایط و اوضاعی است که ممکن است پیش بیاید. برای نمونه گرم‌بودن یک چیز ممکن است در شرایط احوالی با آتش‌گرفتن آن همراه باشد و در شرایط و احوال دیگری همراه نباشد. به بیانی رابطه بین لزومی بین دو جمله «این شی گرم است» و «این شی آتش گرفته است» رابطه‌ای لزومی است که تنها در بعضی از شرایط و زمان‌ها برقرار است [Gilani, 2007: 385]:

ان حاصل هذه اللزومية الجزئية الحكم باستحالة الانفكاك بين الطرفين في بعض الزمان و على بعض الاوضاع الممكنة. فمحضله يرجع الى ان كون الشيء حاراً على وضع يتلبس بنوع حرارة النار تلبساً طبيعياً يستلزم كونه ناراً، لا مطلقاً و على جميع الاوضاع.

او در قدم بعد با مثال‌های دیگری بحث خود را بسط می‌دهد. او با اشاره به مثال‌هایی چون «گاهی اگر چیزی حیوان باشد آنگاه انسان است» و نمونه‌های مشابه امکان وقوع یک رابطه لزومی میان دو جمله را تنها در یک شرایط خاص و نه در همه شرایط توضیح می‌دهد [Gilani, 2007: 385]:

و اما الجزئية فهي التي حكم فيها باللزوم الجزئي، اي اللزوم المقيد بكون المعدوم على بعض الاوضاع الممكن التحقق معه، كقولنا: قد يكون اذا كان الشيء حيواناً كان انساناً، اي على بعض الاوضاع، و هو وضع كونه ناطقاً او شاعراً او كاتباً او صادقاً، لا مطلقاً. فمعناه كون الشيء حيواناً، حال كونه متلبساً بالناطقية مثلاً، يلزمه كونه انساناً فتدبر، و قس عليه جميع الجزئية اللزومية فانه يستقيم معنى اللزوم بين طرفيها على الوجه المعتبر عندهم.

بر مبنای توضیحات گیلانی مشخص است که او نیز مانند رازی جزئی‌بودن یک شرطی را به معنای صدق آن تنها در مجموعه‌ای از حالت‌ها در نظر می‌گیرد و سخنی از اضافه‌کردن جملاتی به مقدم در میان نیست. آشکار است که پارادوکس ارایه شده توسط سمرقندی با آنچه که فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی بیان نموده‌اند، متفاوت است. در این مجال قصد ما از اشاره به بحث رازی و گیلانی، فراهم‌کردن مقدمه‌ای برای درک چرایی شکل‌گیری پارادوکس سمرقندی است. تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که چگونه خوانش خاص سمرقندی از سور شرطی در شکل‌گیری پارادوکس‌های ارایه شده توسط او نقش دارد. برای پاسخ به این پرسش باید به شرح ابن‌سینا درباره سور شرطی بازگردیم و امکان فهم دوگانه از متن ابن‌سینا را توضیح دهیم.

سور شرطی از نظر ابن‌سینا و تفسیر آن در آرای منطق‌دانان سینیوی

ابن‌سینا و همه منطق‌دانان سینیوی در معرفی سور شرطی تاکید می‌کنند که این سور را باید زمانی-حالتی فهمید. مطابق نظر آنها یک شرطی کلیه است اگر در همه زمان‌ها و حالت‌ها، مقدم شرطی، مستلزم تالی باشد. در مورد زمان هیچ سوالی در سنت منطق سینیوی وجود ندارد و ابهامات موجود در مورد چیستی زمان، راهی به این بحث ندارد. به نظر می‌آید که منطق‌دانان ماهیت عرفی زمان را بدون تدقیق‌های فلسفی پذیرفته و در اینجا به کار گرفته‌اند. اما در مورد چیستی حالت نیازمند توضیح هستیم. بر این اساس متنی نسبتاً مشابه در سنت منطق سینیوی در باب حالت‌ها تکرار می‌شود [Ibn Sina, 1964: 272-273]:

فنقول: «إن القضية الشرطية الكلية، إنما تكون كلية، إذا كان التالي يتبع كل وضع للمقدم، لا في المرأة فقط، بل في الأحوال. و أما أنه أي الأحوال تلك؟ فهي الأحوال التي تلزم فرض المقدم، أو يمكن أن تفرض له، و تتبعه و تكون معه، إما بسبب محمولات على موضوع المقدم إن كان حملياً، أو بسبب مقارنات مقدمات له أخرى إن لم يكن حملياً، أعني المقدمات التي قد يمكن أن تصدق مع صدقه، و لا تكون محالاً معه، و إن كان محالاً في نفسه، أو بسبب تسليم ما مما يوجبه و يجوز، و إن كان في نفسه محالاً.»

ابن‌سینا در این متن به ماهیت شرطی اشاره می‌کند. او ابتدا تاکید می‌کند که کلی‌بودن شرطی نه تنها شامل لحظات که شامل احوال یا حالت‌ها می‌باشد اما کدام احوال؟

احوالی که بتوان مقدم را فرض نمود یا شرایطی را در کنار آن قرار داد. در قدم بعد ابن‌سینا درباره شرایطی که در کنار مقدم قرار می‌گیرد و احوال یا حالت‌ها را می‌سازد توضیح می‌دهد. مطابق نظر او اگر مقدم حملی باشد، اضافه‌کردن محمول‌هایی به موضوع مقدم می‌تواند سازنده احوال باشند یا می‌توان جملاتی را در کنار مقدم قرار داد تا سازنده یک حالت باشند. او تاکید می‌کند که مجموعه این جملات و مقدم در کنار هم باید ممکن باشند. البته باید توجه داشت که ممکن است شرطی در یک بحث و جدل استفاده شود که در این صورت محال‌نبودن این مجموعه از نظر حریف گفت‌وگو، برای بهره‌گیری از آن در بحث کفایت می‌کند.

این بیان مورد قبول و پسند اغلب منطق‌دانان سینیوی قرار گرفته است. برای نمونه سمرقندی احوال را چنین معرفی می‌کند. بیان سمرقندی تقریباً مشابه بیان ابن‌سیناست [Samarqandi, 2020: 348-349]:

فالمتمثلة الموجبة للزومية إنما تكون كلية إن لو لزم التالي للمقدم في كل الأزمان و الأحوال: و هي الأحوال التي تلزم فرض المقدم، أو يمكن أن تفرض معه، أو تكون معه: إما بسبب محمولات على موضوع المقدم إن كان حملياً، أو بسبب مقارنات مقدمات أخرى إن لم يكن حملياً، أعني المقدمات التي يمكن أن تصدق معه و لا تكون محالاً، و إن كان محالاً في نفسه.

بیانی مشابه را می‌توان در آثار فخرالدین رازی مشاهده کرد [Razi, 2003: 224]:

و لنتكلم الآن في المحصورات الأربع من المتصلات: الموجبة الكلية، فإذا قلنا «كلما كان كل ج ب ف ه ز» فليس كونها كلية لأن الموضوع في المقدم كلي ... فإنك تقول «كلما كان زيد يكتب فزيد يحرك يده» فهذه القضية كلية مع أن موضوع مقدمها و تاليها شخصي. و لا لتعميم المرار في المقدم حتى كأنه يقول «كل مرة يكون فيها ج ب ف ه ز»، فإنه يجوز أن يكون المقدم أمراً ثابتاً لا يكون له تكرر، كقولنا «كلما كان الله عالماً فهو حي»، بل المراد تعميم الأحوال، فإن الشيء الثابت قد يمكن أن يقرن به شروط كثيرة في أحوال كثيرة فمعناه

آنکه لا یفرض حال من الأحوال و لا زمان من الأزمنة يتقرر فيه "کون ج ب" إلا و يتقرر معه أيضا "کون ه ز".

آنچه فخرالدین رازی نیز می‌گوید نیز تفاوت چندانی با مطلب ابن‌سینا ندارد و گرچه در سخن ابن‌سینا دقت بیشتری دیده می‌شود اما مطلب فخرالدین رازی نیز چندان با آن متفاوت نیست.

اگر همه منطق‌دانان سینیوی این متن را پذیرفته‌اند پس چرا رویکردی دوگانه نسبت به سور شرطی وجود دارد. پاسخ را باید در امکان تفسیر دوگانه متون ابن‌سینا درباره سور شرطی جست‌وجو کرد. به گمان نگارنده ابهام زبانی موجود در این متن، تفسیرهای متفاوتی را ایجاد کرده است. فخر رازی و گیلانی (و البته بسیاری از منطق‌دانان سینیوی) شرایط اضافه شده به مقدم را سازنده یک احوال می‌دانند که رابطه میان مقدم و تالی را باید در آن وضعیت و احوال بررسی کرد. به بیانی شرایط و اوضاع اضافه شده به مقدم نه معادل حالات که سازنده آنها هستند. این در حالی است که سمرقندی متن را چنین می‌خواند که هر حالت، معادل اضافه‌شدن شرط یا شرایطی به مقدم است که عطف آن شرایط به مقدم، تالی را نتیجه می‌دهد؛ چنان که در صورت‌بندی ما از پارادوکس‌های سمرقندی نیز آشکار است. این دو برداشت از سور شرطی که هر دو متکی به بیان ابن‌سینا و تفسیری از کلمات اوست، اختلافات پیشین را پدید آورده است.

اجازه دهید با صورت‌بندی دقیق‌تر مطلب سمرقندی و فخرالدین رازی تفاوت را آشکارتر نمایم. چنان که دیدیم سمرقندی شرطیه جزئی را چنین صورت‌بندی نموده است.

$$I(P, Q): df (\exists F)((F \wedge P) \rightarrow Q)$$

بنابراین صورت‌بندی شرطی کلیه را می‌توان به شکل زیر معرفی نمود.

$$A(P, Q): df (\forall F)((F \wedge P) \rightarrow Q)$$

به نظر می‌آید که فخرالدین رازی شرطی کلیه را چنین دریافت کرده است.

$$A(P, Q): df (\forall F) (\exists w)(F \in w \rightarrow ((P \rightarrow Q) \in w))$$

در این صورت شرطی جزئی به چنین خواهد بود.

$$I(P, Q): df (\exists F) (\exists w)(F \in w \& ((P \rightarrow Q) \in w))$$

توجه کنید در این مجال قصد ما ارایه یک صورت‌بندی دقیق از نظر فخرالدین رازی و گیلانی نداریم. چپستی هر کدام از ادات‌های به کار رفته در صورت‌بندی‌های بالا می‌تواند محل مناقشه باشد. این صورت‌بندی تنها با هدف مشخص نمودن تفاوت نظر سمرقندی و فخر رازی ارایه شده است. چنان که می‌بینید پارادوکس‌های طرح شده توسط سمرقندی از صورت‌بندی نسبت داده شده به فخر رازی و گیلانی بدست نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

چنان که دیدیم درباره شرایط صدق شرطی جزئی مجموعه‌ای از اختلافات در میان منطق‌دانان سینیوی پدید آمده است. تلاش برای رفع این اختلافات در آرا شمس‌الدین سمرقندی تا بازسازی نظریه قیاس‌های شرطی در منطق سینیوی پیش رفته است. این در حالی است که فخرالدین رازی و عبدالله گیلانی در مواجهه با بحثی تا حدی مشابه در باب شرطی‌ها راه حل متفاوتی را در پیش گرفته‌اند و به سادگی مشکل را در چارچوب آرا ابن‌سینا حل نموده‌اند. در این مقاله نشان دادیم که منشا این اختلافات، نحوه تفسیر دوگانه از متون ابن‌سینا درباره سور شرطی است و درک متفاوت منطق‌دانان سینیوی از نحوه معرفی سور شرطی توسط ابن‌سینا منازعات بعدی را ایجاد کرده است.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: علی‌رضا دارابی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Falahi A (2014). Shams al-Din Samarqandi on relevance logic. *Logical Studies*. 5(10):71-103. [Persian]
- Gilani A (2007). The treatise about doubts in logical rules. In: Mohaghegh M, Izutsu T, editors. *Collected papers on logic and language*. Tehran: Institute of Islamic Studies. [Arabic]
- Ibn Sina (1964). *Al-Shifa: Al-Qiyas*. Zayid S, Madkour I, editors. Cairo: Anonymous. [Arabic]
- Razi F (2003). *Mantiq al-Mulakhkhas*. Kharamaleki F, Asgharinezhad A, editors. Tehran: ISU Press. [Arabic]
- Samarqandi S (2020). *Qistas al-afkar fi l-mantiq*. Fallahi A, editor. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Arabic]